



خودمان ساختیم!

روایتی از تلاش‌های دلسوزانه برای بازسازی یک مدرسه روستایی

گفت‌وگو با فرشته یحیی‌پور، مدیر دبیرستان دخترانه روستایی شهید دستغیب بیجارپس، استان گیلان

گفت‌وگو از: محمدحسین دیزجی

اشاره

بچه‌ها نگران، مادران لبریز از دل‌شوره و پدران در اضطراب بودند. تنها دبیرستان دخترانه روستا در آستانه تعطیلی قرار داشت. سقف کلاس‌ها در حال تخریب بود و دیوارها رو به ویرانی بودند. حیاط مدرسه برای راه رفتن و دویدن دانش‌آموزان نامطمئن شده بود. همین نگرانی، دل‌شوره و اضطراب بین خانواده‌ها کافی بود تا دغدغه‌های ساکنان را دوچندان کند. این دریا به قول محلی‌ها دروازه، اگر بسته می‌شد، باید دور ادامه تحصیل دختران را خط می‌کشیدند. اما ناگهان چراغ امید در روستای بیجارپس روشن شد. یکی از معلمان دبیرستان که هر روز باید بین دو تا سه ساعت برای تدریس در مدرسه، راه خانه تا روستا را طی می‌کرد، مسئولیت بیشتری پذیرفت و مدیریت دبیرستان را هم عهده‌دار شد و حالا امروز او پیش از آنکه کار به درمان برسد، از بسیاری رویدادها پیشگیری کرد. فشارهای روانی، افسردگی‌ها، ناراحتی‌های روحی و دعوای خانوادگی به خاطر ترک تحصیل دختران را از ریشه خشکاند و مدرسه را به کمک خیرین و نیکوکاران بازسازی کرد تا امروز به جای ۱۲ دختر، بیش از چهل دانش‌آموز زیر یک سقف کنار هم درس بخوانند.

به دیدار فرشته یحیی‌پور، مدیر نیکوکار دبیرستان دخترانه شهید دستغیب روستای بیجارپس از توابع شهرستان سنگر استان گیلان رفتیم تا او خود برایمان بگوید چگونه این مهم به نتیجه رسید. او هم مدیر مدرسه و معاون است و هم به‌عنوان مشاور به شاگردانش خدمات مشاوره‌ای می‌دهد. یحیی‌پور کارشناسی ارشد فیزیولوژی ورزشی با گرایش تغذیه ورزشی دارد و از ۳۰ سال سابقه خدمت در آموزش و پرورش برخوردار بوده و مسئولیت‌های متعددی را هم عهده‌دار است. گفت‌وگو با این مدرس و استاد دانشگاه تربیت‌معلم و دانشگاه آزاد اسلامی پیش روی شماست.

شده‌آمد (ترافیک) برگردم. البته مدرسه از نظر آموزشی جزو ناحیه ۳ رشت محسوب می‌شود.

● شما چه مدت است که در مدرسه فعلی فعالیت می‌کنید. کار اولیه شما در این مدرسه چه بود و بحث ماجرای بازسازی چطور شکل گرفت و اجرایی شد؟

● با این سؤال آغاز می‌کنم که شما برای حضور در دبیرستان محل کارتان هر روز باید از کجا به کجا بروید و چقدر در راه هستید؟

من در رشت زندگی می‌کنم، ولی نکته اینجاست که هر روز باید از یک سمت شهر به سمت دیگر آن بروم و همچنین مسیر رسیدن به آن روستا را هم طی کنم و بعد دوباره در



● از آنجا که این مدرسه روستایی است، ظاهراً شما مسئولیت‌های متعددی را تجربه کرده‌اید، از جمله اینکه به عنوان مشاور به بچه‌ها و خانواده‌های آنان هم یاری می‌رسانید و هنوز هم این کار را انجام می‌دهید. در این باره کمی برای ما بفرمایید.

به اکثر مدرسه‌های روستایی، به دلیل جمعیت آماری پایین، معاون و مشاور تعلق نمی‌گیرد. به همین دلیل مدیر باید همه مسئولیت‌ها را پذیرا باشد. در دنیای امروز، در سبک زندگی افراد تغییراتی ایجاد شده که دامن‌گیر دانش‌آموزان روستایی هم شده است (جدایی والدین و اختلاف والدین) و عواقب روحی و روانی آن، به خصوص در این دوره سنی، آن‌ها را هم درگیر می‌کند. بنابراین احساس کردم برای کاهش این نگرانی‌ها و دغدغه‌ها لازم است به بچه‌ها و خانواده‌های آنان مشاوره بدهم.

● اگر این اتفاق صورت نمی‌گرفت و مدرسه تعطیل می‌شد، احتمالاً دانش‌آموزان آنجا با چه معضلاتی روبه‌رو می‌شدند؟

دانش‌آموزانی در دبیرستان دستغیب در حال تحصیل هستند که برای آمدن به مدرسه و رفتن به خانه ساعت‌ها پیاده‌روی می‌کنند و گاه باید مسیر خطرناکی را پشت سر بگذارند. این بچه‌ها سرشار از انگیزه هستند. اولین گروهی که بعد از بسته شدن مدرسه آسیب می‌دیدند، همین دانش‌آموزان بودند که وضعیت مالی خوبی هم نداشتند و به اجبار باید ترک تحصیل می‌کردند. در چنین شرایطی، بچه‌ها

فعالیت‌های بنده در دبیرستان از پنج سال پیش (۹۷-۹۸) به عنوان معلم تربیت‌بدنی در دبیرستان شروع شد. از لحظه اول ورودم به دبیرستان که به عنوان معلم وارد محوطه شدم و شرایط بد مدرسه را دیدم، انگیزه بازسازی آن در من ایجاد شد. شروع به جمع‌آوری اطلاعات کردم. چون مدیر دبیرستان سال‌های آخر خدمتش را می‌گذراند، به این فکر افتادم که برای تسلط بیشتر بر امور بازسازی، در امتحان مدیریت و بقیه مراحل آن شرکت کنم.

● بازسازی این مدرسه چطور اتفاق افتاد و چه کسانی این زمینه به شما کمک کردند و یاری رساندند؟

بازسازی دبیرستان طی دو مرحله پیش رفت. مرحله اول که تقریباً سال اول مدیریتم بود، با مکاتبات اداری (آموزش و پرورش ناحیه و نوسازی و فرمانداری) گذشت. در این مکاتبات متوجه شدم دبیرستان در فهرست مدرسه‌های تخریبی قرار دارد، ولی تقریباً در انتهای فهرست است و با توجه به اینکه مدرسه دایر بود و دانش‌آموزان و دبیران در حال فعالیت بودند، برای ایجاد محیطی آرام و پاکیزه و فعالیت مطلوب‌تر باید اقداماتی صورت می‌گرفت.

در این مسیر، کارهای اولیه را آغاز کردیم. بعد از شروع فعالیت، اولیای دانش‌آموزان، اعضای هیئت امنای مسجد محل، پایگاه بسیج و اهالی محل، به خصوص افرادی که قبلاً از این مدرسه فارغ‌التحصیل شده بودند و شغل و وضعیت مالی خوبی داشتند، این کار را به نتیجه رساندیم.

در دنیای امروز، در سبک زندگی افراد تغییراتی ایجاد شده که دامن‌گیر دانش‌آموزان روستایی هم شده است (جدایی والدین و اختلاف والدین) و عواقب روحی و روانی آن، به خصوص در این دوره سنی، آن‌ها را هم درگیر می‌کند. بنابراین احساس کردم برای کاهش این نگرانی‌ها و دغدغه‌ها لازم است به بچه‌ها و خانواده‌های آنان مشاوره بدهم



باید به مدرسه دیگری می‌رفتند که به خاطر دوری مسافت، هزینه‌های بیشتری به خانواده‌های آنان تحمیل می‌شد. نزدیک‌ترین دبیرستان دوره اول دخترانه در داخل شهر، با این بچه‌ها سه کیلومتر فاصله دارد.

● پس از بازسازی مدرسه، این فعالیت خیرخواهانه در سطح همان روستا و منطقه و دیگر مدرسه‌ها و همکاران شما چه بازتاب‌هایی داشت؟

بعد از بازسازی مدرسه، گزارشی از روند کار تهیه و ارائه کردم، با هدف تأثیر در همکاران دیگر و برای اینکه بدانند مدیریت فقط یک ابلاغ و قرار گرفتن در اتاق در بسته و گزارش‌گیری نیست. مدیر اول باید برای جامعه در اختیارش رهبر باشد. گزارش و قطعه‌فیلم در جلسه معاونان اداره ارائه شد. بعد از به‌نمایش گذاشتن فیلم گزارش، رئیس جلسه به من گفت: «خانم یحیی‌پور، من در جلسات بسیاری حضور داشتم. در اغلب جلسات، افراد گاهی با گوشی‌های خود سرگرم هستند یا با هم صحبت می‌کنند، اما در طول این جلسه همه سرتاپا شنونده بودند و گوش می‌کردند.»

بعد از ارائه گزارش، برای اینکه این فرهنگ بین همکاران دیگر اشاعه پیدا کند، فیلم تهیه‌شده در کانال ناحیه بارگذاری شد. چند روز بعد، همکارانی با من تماس گرفتند و خواستند درباره نحوه بازسازی و جذب خیرین توضیحات بیشتری به آن‌ها بدم تا آن‌ها نیز اقداماتی برای مدرسه‌های خود انجام بدهند. خوشبختانه تا الان سه مدرسه موفق به بازسازی شده‌اند و یک گروه از خیرین مدرسه‌ساز بانوان هم توسط امور بانوان نوسازی مدارس شروع به فعالیت کرده است.

● در حال حاضر دانش‌آموزان روستا و والدین آن‌ها نسبت به شما و فعالیت‌هایتان چه احساسی دارند؟

خوشبختانه بسیار به من اعتماد و لطف دارند.

در خیلی از زمینه‌ها با من صحبت می‌کنند. در بسیاری از برنامه‌های اردویی و آموزشی و جشنواره‌ها که برای مدرسه تنظیم می‌کنم، مشارکت فعال دارند. جالب است که گاهی به مدرسه مراجعه می‌کنند و فقط یک هدف دارند. غالباً می‌پرسند: خانم مدیر مدرسه مشکلی ندارد؟ اگر کمکی لازم دارید ما هستیم. خانم مدیر شما نگران چیزی نباشید، فقط بفرمایید ما چه کار کنیم.

● با توجه به تجربه‌های ارزشمندی که در بحث فعالیت‌های آموزشی مدیریتی و مشاوره‌ای در طول سال‌های خدمت داشته‌اید، لطفاً برای مخاطبان ارزشمند مجله بفرمایید اگر کسی الزاماً عنوان مشاور را در فعالیت آموزشی نداشته باشد، چطور می‌تواند در

این زمینه به خانواده‌ها، دانش‌آموزان و حتی همکاران خود خدمات مشاوره‌ای مناسب بدهد؟

همه‌ما به یقین در طول زندگی خود تجربه‌های بسیاری داشته‌ایم و گاه برای حل بعضی از مسائل به مشاور متخصص نیاز نیست. همین اندازه که بتوانیم شنونده خوبی باشیم، کلی از مسیر آرامش‌بخش را گذرانده‌ایم. البته بعضی از مسائل به قرار گرفتن در گروه سنی خاصی مثل نوجوانی مربوط است که در این گونه مواقع از روان‌شناس و مشاور دعوت می‌کنم تا برای والدین و دانش‌آموزان یک جلسه کارگاهی برگزار کنیم. در بعضی مواقع که مشکل خاص و اساسی هم وجود داشته باشد، مخاطب را به درمانگاه (کلینیک) آسیب‌های اجتماعی معرفی و کار را پیگیری می‌کنم. به‌طور مثال، دانش‌آموزی را که به دلیل جدایی پدر و مادر با پدربزرگ و مادربزرگش زندگی می‌کرد و دچار آسیب خاصی شده و از زندگی ناامید شده بود، همراه پدربزرگ و مادربزرگ به مرکز مشاوره هدایت کردیم. آنان بعد از پایان دوره مشاوره، به دلیل همراهی و گرفتن نتیجه مطلوب، به مدرسه آمدند و تشکر کردند. این وظیفه ماست که حواسمان به مسائل روحی و روانی بچه‌ها باشد.

● این دبیرستان پیش از آنکه شما آن را بازسازی کنید، چه تعداد دانش‌آموز داشت و در حال حاضر چه تعداد دانش‌آموز در این مدرسه تحصیل می‌کنند؟

روزی که مدرسه را به‌عنوان مدیر تحویل گرفتم، دبیرستان ۱۲ دانش‌آموز داشت. الان این تعداد به ۴۳ نفر رسیده است. قبلاً بعضی از

همه‌ما به یقین در طول زندگی خود تجربه‌های بسیاری داشته‌ایم و گاه برای حل بعضی از مسائل به مشاور متخصص نیاز نیست. همین اندازه که بتوانیم شنونده خوبی باشیم، کلی از مسیر آرامش‌بخش را گذرانده‌ایم



کردم این کتاب‌ها را به زبان انگلیسی بخوانند. اول به خواندن تمایلی نداشتند، چون در تلفظ مشکل داشتند. به آن‌ها آموزش دادیم تا از طریق گوش دادن تلفظ‌ها را یاد بگیرند. در این مسیر دخترم **آروشا** که دانش آموز دوره ابتدایی بود و زبانش هم خوب بود، کمک کرد. او با خواندن کتاب‌های دوزبانه به بچه‌ها اعتمادبه‌نفس داد و کتابخانه به این ترتیب فعالیت خودش را شروع کرد و ادامه داد. در تکمیل کتاب‌ها با مؤسسه خیریه «مهر گیتی» آشنا شدم و فهرستی از کتاب‌های موردعلاقه دانش‌آموزان را تقدیم این بزرگواران کردم. مؤسسه آن کتاب‌ها را به مدرسه اهدا کرد.

● شنیده‌ایم شما برای بازسازی این مدرسه اشک ریخته‌اید و گریسته‌اید. آن زمان در چه موقعیتی قرار داشتید؟

برای آسفالت حیاط مدرسه خیلی نامه‌نگاری و دوندگی کرده بودم. در نهایت هم به واسطه یکی از آشنایان مجوز آسفالت حیاط را گرفتیم. آن سال فرمانداری فقط پنج مجوز برای آسفالت مدرسه‌های آن ناحیه صادر کرده بود و ما آخرین مدرسه بودیم. وقتی صبح آن روز به طرف مدرسه می‌رفتم، متوجه شدم دبستان کناری ما در حال آسفالت شدن است. ظاهراً آنچه سهمیه مدرسه ما بوده، در آنجا در حال انجام بود. با اینکه به پیمانکار گفتم این سهمیه مدرسه ما بوده و من کلی پیگیری کردم، اما ... خلاصه با تمام خستگی بغض کردم و گریستم. دوباره پیگیر شدم تا سرانجام نتیجه گرفتم و مسئولان متوجه شدند خطا کرده‌اند. وقتی آسفالت کامل شد و چاله‌چوله‌های جلوی مدرسه و حیاط برطرف شدند، این بار از خوش حالی گریستم، چرا که دیگر شاگردانم در زمان باران، آب وارد کفش‌هایشان نمی‌شد و با پا و جوراب خیس به کلاس نمی‌رفتند.

● امروز که به دیوار این دبیرستان تکیه می‌دهید، چه احساسی دارید؟

خیلی خوش‌حالم که باعث آرامش و شادی دخترانی شده‌ام که اوج تفریح و بودن در محیط اجتماعی آن‌ها فقط همین مدرسه است؛ مدرسه‌ای که تمیز و مرتب است. خوش‌حالم از این حیث که باعث شده‌ام نگرانی را از چشمان والدینی که با فشار روانی و اضطراب به مدرسه می‌آمدند تا فرزندان خود را ببینند گرفته و به آن‌ها آرامش داده‌ایم. گاهی می‌ترسیدند که به مدرسه بیایند و با این خبر روبه‌رو شوند که دیگر امکان تحصیل برای دختران آن‌ها وجود ندارد. امروز خدا را شاکرم و خوش‌حالم که همکارانم برای آمدن به مدرسه دستگیر با هم رقابت دارند و در اینجا با آرامش، هر آنچه را در توان دارند، به دانش‌آموزانم انتقال می‌دهند. سپاسگزار خدایی هستم که امروز ما را مورد اعتماد و حمایت دانش‌آموزان، اولیا، مردم محل و همکارانم قرار داده است. همچنین، از نشریه رشد مشاور هم صمیمانه سپاسگزارم.

● سربلندی و سعادت روزافزون برای شما آرزومندیم.

خانواده‌هایی که وضعیت مالی بهتری داشتند، سعی می‌کردند دانش‌آموزان را به شهر ببرند. الان این ماجرا برعکس شده است. امروز دانش‌آموزانی دارم که از شهر به روستا و مدرسه ما می‌آیند.

● شنیده‌ایم برای بچه‌های مدرسه کتابخانه‌ای راه‌اندازی کرده‌اید. حتی در آنجا کتاب‌هایی به زبان انگلیسی هم برای آنان تدارک دیده‌اید. لطفاً به چگونگی راه‌اندازی این کتابخانه اشاره بفرمایید.

در جریان بازسازی به نیازمندی‌های آموزشی هم توجه داشتیم. به‌طور مثال، لوازم آزمایشگاه و کتابخانه و یک مجموعه ابزار برای فعالیت‌های جانبی مثل پرورش گل و گیاه، به دلیل زیست‌بوم مدرسه (روستایی بودن) تدارک دیدیم.

به‌طور کلی، دبیرستان اصلاً کتاب و کتابخانه نداشت. با یکی از دوستانم درباره اختصاص فضایی به کتابخانه و تهیه کمدی برای کتابخانه صحبت کردم. ایشان کمدی برای کتابخانه فراهم کرد. در این زمان با گروهی مردم‌نهاد تحت عنوان شورای کتاب آشنا شدم و جریان وضعیت مدرسه و فعال کردن کتابخانه در آن را با آن‌ها در میان گذاشتم. آن‌ها لطف کردند در دو مرحله یک مجموعه کتاب به دبیرستان فرستادند.

تابستان سال ۱۴۰۰ بود. دانش‌آموزان و اولیای آن‌ها برای پاک‌سازی و چیدمان و فهرست کردن کتاب‌ها در کتابخانه به مدرسه آمدند و کمک کردند. چون در آن زمان همچنان کرونا بیداد می‌کرد، تصمیم گرفتیم کتابخانه را به شکل برخط فعال کنیم. در برنامه شاد گروهی با عنوان گروه کتابخانه دبیرستان شهید دستگیر راه انداختیم و فهرست کتاب‌های کتابخانه را در آنجا بارگذاری کردیم. هفته‌ای یک روز برای امانت گرفتن کتاب از کتابخانه مراجعه حضوری داشتیم. بچه‌ها کتاب‌ها را می‌خواندند و با صدای خودشان خلاصه‌ای از آن را به گروه ارسال می‌کردند. در این بین یک مجموعه کتاب داستان به زبان انگلیسی برای کتابخانه تهیه و دانش‌آموزان را تشویق